ویژه‌نامه تبیین شخصیت جامع رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای- ۵

گزیده‌ای از شماره ۲۷ نشریه علمی فرهنگی «خط»

روایت فرید - بخش پایانی

آقا مجتبی خودش «آقا» است



آقا مجتبی از خرداد ۷۶ فعالیت‌های سیاسی به عهده‌اش گذاشته شد. نقل است که آقای فدوی گفته‌اند: یک وقت حاج آقا مجتبی یک چیزی به ما گفتند که دستور عملیاتی داشت؛ ما شک کردیم که اگر انجام دهیم ممکن است خرده بگیرند. خدمت آقا می‌رسند و آقا می‌فرمایند: حرف آقا مجتبی حرف من است. آقا چند مرتبه در جاهای مختلف فرموده بودند که آقا مجتبی آقازاده نیست و خودش آقا است.

قرآن جیبی

خیلی قرآن می‌خواند. در یک سفر با هم بودیم. من می‌دیدم جایی که هیچ کاری ندارد قرآنش را باز می‌کند دو صفحه می‌خواند و نشان را جابه‌جا می‌کند و دوباره می‌بندد. قرآن مخصوصی دارد که اصلاً از خودش جدا نمی‌شود. به مأنوس بودن با قرآن خیلی تأکید دارند. یک بار سؤال کردم اگر وقت نکنیم قرآن بخوانیم چه کنیم؟ گفتند: باید خودت را عادت بدهی به مستمر خواندن قرآن، اما اگر نتوانستی حداقل سوره یاسین را این‌جوری، سوره الرحمن را این‌طوری، سوره ملک را این‌جوری و این آیات را در نماز به این صورت بخوان. به حفظ قرآن توجه دارند ولی به تدبر در قرآن بیشتر توجه دارند. خودشان حافظ نیستند ولی خیلی مأنوس هستند. یک‌بار به من گفتند؛ بیا درباره کارهای مدرسه با هم حرف بزنیم. توضیح دادند مسلمانی که با قرآن مأنوس نباشد مسلمان واقعی نیست. چقدر در مجموعه، کار قرآنی می‌کنید؟ بچه‌ها باید مدام قرآن بخوانند و مأنوس باشند. ایشان خیلی قرآن را می‌فهمید. وقتی کسی قرآن می‌خواند به راحتی می‌گفت معنا و مفهومش این است.

شش ماه از سال

حاج آقا سخت زندگی می‌کرد و به خودش سخت می‌گرفت. شش ماه در سال روزه بود. آخرین بار که با هم ناهار خوردیم، زنگ زد که بیایید. تیم حفاظت عوض شده بود و سخت می‌گرفتند. از درِ کشوردوست تا برسیم خدمت ایشان نیم ساعت طول کشید. گفت: دلم تنگ شده بود. ما هم گفتیم دل ما هم تنگ شده بود. گفتم چه عجب شما روزه نیستید؛ خنده‌اش گرفت. در همان‌جا پرسیدم به‌نظر شما جنگ می‌شود؟ گفت تا آقا را ترور نکنند جنگ نمی‌شود.

عصر عاشورا

عزاداری‌شان حالت خاصی دارد. یک عصر عاشورایی با هم بودیم دیدم ایشان خیلی پکر است. پرسیدم چیزی شده؟ گفتند: اصل غصه اهل بیت از این‌جا شروع می‌شود. کمی بعد بلند شدند و رفتند و ما آن روز دیگر ندیدیم‌شان. خیلی اهل ذکر است. خُلُص و ناب اذکار مأثور را پیدا می‌کنند و بر آن‌ها مداومت دارند.

صاحب نفسان

آقای بهجت توصیه‌هایی به ایشان داشتند که جزئیاتش را نمی‌دانم. خیلی از آدم‌های صاحب‌نفَس را دیده بودند و حتی برخی را امتحان کرده بودند که بدانند چقدر متصل هستند. یک بار در منزل درباره یک آدم زنده‌ای صحبت شد و همه داشتند تعریف می‌کردند از آن شخص. من نگاه کردم در چهره ایشان دیدم دارند لبخند می‌زنند. از این لبخندهایی که مثلاً من الان چه بگویم. خلوت که شد، گفتم: چیزی در مورد فلانی نگفتید؟ گفت: مراقبت کنید انسان‌ها بی‌خود مرید کسی نشوند؛ گاهی اوقات تبعات غیرقابل جبران دارد. حضرت آقا هم با افراد زیادی ارتباط داشتند و همه زندگی‌شان را می‌دانستند که چه می‌شود. یک آقایی بوده به اسم آقای «نور» در مشهد. من با سماجت از آقا پرسیدم که قضیه آقای نور چه بوده است؟ گفتند: به شرطی که بدانید چقدر متصل هستند. یک بار در منزل درباره یک آدم زنده‌ای صحبت شد و همه داشتند می‌گویم که زیاد سؤال نپرسی. یک آقایی بود نسبتاً وصل به عالم معنا. سال ۵۳ یا ۵۴ به من گفت: آقا شما خیلی سختی می‌کشی ولی به جاهای بالا می‌رسی. گفتم یعنی مرجع تقلید می‌شوم؟ گفت: نه به لحاظِ دنیایی به جاهای بالا می‌رسی. گفتم: یعنی مثلاً نخست‌وزیر می‌شوم؟ گفت بالاترین چهره مملکت می‌شوی. یک اتفاق بدی برایت می‌افتد ولی اگر از آن حادثه جان سالم در ببری به بالاترین جایگاه مملکت می‌رسی. آقا فرمودند؛ به این بنده خدا گفتم: شما هم واقعاً حوصله دارید! الان که درس‌مان را تعطیل کردند مسجد را بسته‌اند و ساواک مدام ما را احضار می‌کند برای بازجویی و زندان، تو می‌گویی من شاه می‌شوم؟ گفت: آهان، آره، ممکن است شاه شوی!

یک نکته داخل پرانتز هم بگویم. پدرم تعریف می‌کرد که آقا در نماز جمعه یک وقتی گفته‌اند: خدایا کاری کن که من محاسن صورتم به رنگ خون سرم خضاب شود. از کسی که چهره آقا را دیده بود پرسیدیم، گفتند همین‌طور بوده است.

آقا مجتبی از خرداد ۷۶ فعالیت‌های سیاسی به عهده‌اش گذاشته شد. نقل است که آقای فدوی گفته‌اند: یک وقت حاج آقا مجتبی یک چیزی به ما گفتند که دستور عملیاتی داشت؛ ما شک کردیم که اگر انجام دهیم ممکن است خرده بگیرند. خدمت آقا می‌رسند و آقا می‌فرمایند: حرف آقا مجتبی حرف من است. آقا چند مرتبه در جاهای مختلف فرموده بودند که آقا مجتبی آقازاده نیست و خودش آقا است.

اشاره:

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، امام شهید انقلاب اسلامی پس از مطالعه کتاب «ایستگاه خیابان روزولت» که روایتی از تسخیر لانه جاسوسی آمریکا با استفاده از اسناد به‌دست آمده از سفارت است، تقریظی نگاشتند. متن تقریظ رهبر شهید انقلاب اسلامی بر کتاب ایستگاه خیابان روزولت به این شرح است؛

یادآوری کودتا در این مناسبت برایم جالب بود، زیرا من هم در برابر شبهه‌پراکنی درخصوص این اقدام دانشجویان، محکم‌ترین دلیل برای ضرورت تسخیر در روزهای توطئه‌پراکنی سفارت آمریکا را تجربه کودتا می‌دانستم. چه آنکه در برخی کتاب‌های ترجمه شده درباره کودتای ۲۸ مرداد، خوانده بودم که پس از تعطیلی سفارت انگلیس در را سرِ کار آوردند.» ۱۲ آبان ۱۳۹۸

ایستگاه خیابان روزولت؛ روایتی از تسخیر لانه جاسوسی آمریکا- ۱

محمد محبوبی

ایستگاه خیابان روزولت



بسمه تعالی

«این، گزارشی متقن و پرفایده از یک حادثه مهم در تاریخ انقلاب؛ یعنی تسخیر لانه جاسوسی در سال ۱۳۵۸ است. این کتاب پُر کننده یکی از خلأهای رسانه‌ای و تبلیغاتی ما است. ما به جنگ روایت‌ها در پیکارهای جهانی توجه لازم را نکرده‌ایم و دشمنان و بدخواهان ما از غفلت ما بهره برده و بسیاری از حوادث را وارونه نشان داده‌اند. باید از نویسنده این کتاب و تلاش ارزشمندش قدردانی شود به‌خاطر اقدام هشیارانه‌اش در این عرصه مهم. نثر کتاب، روان و رسا و تحقیق و تحلیل‌های آن منطقی و صادقانه و قانع کننده است. نام انتخاب‌شده برای کتاب عالی است.»

مهر ماه ۱۴۰۳

«ایستگاه خیابان روزولت» نوشته محمد محبوبی و از کتاب‌های مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی است که زمستان ۱۴۰۲ روانه بازار نشر شده و به روایتی مستند از تسخیر سفارت آمریکا در تهران پرداخته است. این کتاب با اشاره به فعالیت‌های اطلاعاتی و عملیاتی آمریکا در ایران پس از انقلاب، شرح جامعی از روابط ایران و آمریکا از روز تسخیر سفارت در آبان ۱۳۵۸ تا آزادی گروگان‌ها در دی ۱۳۵۹ ارائه داده و همچنین شماری از اسناد منتشرنشده سرویس اطلاعاتی آمریکا را برای نخستین‌بار منتشر کرده است.

رسانه KHAMENEI.IR در یادداشتی به‌قلم آقای محمدمهدی اسلامی، معاون پژوهشی سابق مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی به روایت چگونگی نگارش کتاب «ایستگاه خیابان روزولت» پرداخته است که در این شماره به آن خواهیم پرداخت و از شماره آتی متن کتاب را بازنشر خواهیم کرد.

***

تازه چندماهی بود که در مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی مشغول به فعالیت شده بودم که رهبر معظم انقلاب در دیدار خود با دانش‌آموزان از اینکه تاریخ شروع اختلافات ایران و آمریکا را برخی تحریف می‌کنند گله کردند و با اشاره به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت مصدق گفتند: «آمریکایی‌ها آمدند وسط میدان و در یک کشور مستقل با یک دولتی که دولت ملّی و مردمی هم بود و به آنها اعتماد هم کرده بود- مصدّق به آمریکایی‌ها اعتماد کرد و چوبش را خورد- آمدند در یک چنین کشوری کودتا کردند و یک رژیم فاسدِ خبیثِ ظالمِ بی‌رحمی سی‌ام مهر ۱۳۳۱ توسط دکتر حسین فاطمی، وزیر امورخارجه وقت ایران، دست انگلیس برای کودتا بسته مانده بود و برای کودتا ناگزیر به شراکت با «آمریکای دارای سفارت» شده بود. حال روزهایی که ردپای آمریکا در بسیاری از مشکلات ساختگی ایجاد شده در روزهای اول انقلاب دیده می‌شد، آن تجربه تاریخی ملّی قابل نادیده انگاشتن نبود. متن تسخیر را باید در این پس‌زمینه تفسیر کرد، امری که به‌علت فاصله زمانی بسیاری به آن دقت ندارند و نیاز دارد به تصویر کشیده شود.

اما از این سخنرانی، موضوع «تحریف تاریخ» برایم جالب‌تر بود. زیرا به یک دغدغه پرتکرار ایشان تبدیل شده بود اما همه کسانی که وظیفه سازمانی در این خصوص داشتند و شعارهای غلیظ می‌دادند، در عرصه عمل کار چشمگیری نکرده بودند. تا آنجا که چند سال قبل‌تر در آبان ۱۳۹۴، ایشان جوانان را به خواندن اسناد لانه جاسوسی ارجاع دادند. کتبی که در دهه شصت منتشر شده بود و برای پژوهش همچنان منابع دست اولی بود، اما خواندن آن ۸۰ - ۷۰ جلد از حوصله مخاطب غیرتخصصی خارج بود. همان وقت متوجه شده بودم که بخشی از ریشه این ارجاع، فقدان کتابی است که روایتی مستند در این حوزه ارائه دهد.

سخنرانی سال ۱۳۹۸ اما تأثیر متفاوتی برایم داشت. این بار خودم در یکی از این مراکز موظف، حضور داشتم و مخاطب بایدها شده بودم. برای تولید یک کتاب با این موضوع دغدغه پیدا کردم. کتابی که هم روان و راحت‌خوان باشد، هم از دقت و نکته‌بینی کافی برخوردار باشد، از یک‌سو جامع به حادثه بپردازد و از سوی دیگر قطور نشود تا مخاطب پس بزند و...

در این دغدغه تنها نبودم؛ وقتی در جلسات هم‌فکری صحبت به‌میان می‌آمد، معلوم بود برخی دیگر از مسئولین و همکاران نیز پیش‌تر و بیشتر به همین دغدغه‌ها فکر کرده‌اند. اما پیچ‌وخم بروکراسی از یک‌سو و دشواری‌های پیشِ رو از سوی دیگر کار را چنان به درازا کشاند که وارد قرن جدید شدیم. در نهایت موضوع در مرجع مربوطه به تصویب رسید و فردی مأمور به نگارش شد که فهرستی دوازده نفره از همکاران درکنار برآوردی هنگفت ارائه کرد. به‌رغم درنظر گرفتن این حجم نیروی انسانی برای تسریع در کار، زمان را هم حداقل ۲۴ ماه درنظر گرفته بود.

طولانی شدن مسیر تصمیم‌گیری و نتیجه‌ای که بعد از جلسات متعدد حاصل شده بود و چندان مطلوب نبود که مدعی آن هم برایش بی‌قرار باشد، مرا به یاد سخنرانی معروف رهبر انقلاب هنگام اعلام «آتش‌به‌اختیار» در جنگ فرهنگی خطاب به هسته‌های فکری و عملیِ جهادی، فکری، فرهنگی در سرتاسر کشور انداختَ که فرمودند: «گاهی‌اوقات انسان احساس می‌کند دستگاه‌های مرکزی فکر و فرهنگ و سیاست و مانند این‌ها دچار اختلالند، دچار تعطیلند.» ۱۷ خرداد ۱۳۹۶

البته بسیاری متفاوت می‌اندیشیدند، ریاست مؤسسه و برخی دیگر از همکاران به طرح واصله که عنوان «طرح تدوین تسخیر لانه جاسوسی بر پایه خاطرات شفاهی» را بر جلد منعکس می‌کرد، نگاهی مثبت داشتند و از سوی برخی نهادها و مراکز وعده‌های همکاری دریافت کرده بودیم، اما معتقد بودم برای غلبه بر کاستی‌های بروکراسی نباید یک چرخه دیوان‌سالاری جدید بر آن افزود، نیازمند یک روحیه جهادی هستیم.

جدای از دلگرم نبودن به‌روش پرتعداد و پرهزینه طرح، نسبت به رویکرد آن هم نقدهایی داشتم. از جمله اینکه برای نگارش یک روایت جامع ایرانی درباره آن حادثه که ابعادی بین‌المللی داشت، اصلی‌ترین مرجع ما باید اسناد قرار گیرد و تاریخ شفاهی مکمل آن باشد. چه آنکه هم فاصله زمانی غبار فراموشی بر خاطرات نشانده و هم تغییر سلایق ممکن است موجب ایجاد اختلال در آن شود.

دیگر سپر انداخته بودم که آقای محبوبی، شانه زیر این بار داد. گفت من حاضرم این کتاب را بنویسم. سابقه کاری او نشان می‌داد خیالمان از همه آن مؤلفه‌هایی که می‌خواستیم، از قبیل سندپایه بودن، ویراسته و روان نوشتن، موجزنویسی و دور بودن از اطناب خاصه اطناب ممل، وسواس داشتن در پذیرفتن ادعاها و... راحت خواهد بود. تنها مشکل، که از قضا منطبق بر نیاز ما هم بود، فقدان بخشی از اسناد مورد نیاز بود. نه او اهل تسلیم شدن بود و نه برخی اهل همکاری؛ اگرچه با روحیه جهادی و پشتکار موانع یک‌به‌یک برطرف شد و بخشی از اسناد برای اولین‌بار در این کتاب به افکار عمومی عرضه شده است، اما سایه این جنگ تا آخرین روز تألیف ادامه یافت. هرچند در آغاز از سازمان‌ها دل‌افسرده بودم که این بار زمین مانده است، اما در میانه ماجرا با چهره‌های متعددی مواجه شدم که مشوق و یاری‌گر بودند. از دوستان روایت فتح که رخصت دیدن تاریخ شفاهی خود را دادند تا مؤسسه مطبوعاتی ایران که داشته‌هایش برای تولید کتابی با موضوع نزدیک به این کتاب را کریمانه در اختیار گذاشت. از حوزه هنری که در اتاق بایگانی خود را بدون هیچ محدودیتی باز کرد تا سازمان اسناد ملی که وقتی متوجه شد برای ممکن شدن بهره‌برداری از انبوه اسناد در نوبت اسکن آنها، راهی اجرائی داریم، حداکثر همکاری ممکن را لحاظ کرد. اما همه این آورده‌هایی که از سوی مؤسسه لازم بود و به‌عنوان متصدی پشتیبانی پژوهش برای مؤلف تأمین کردم، بخش اندکی از نیازها را تأمین کرد و همچنان فهرستی از نیازها بدون جواب باقی ماند.

تسلط نویسنده به زبان انگلیسی و مهارتش در یافتن اسناد خارجی موجود در پستوهای فضای مجازی، بخشی از کم‌کاری نهادهای موظف به پشتیبانی سندی را جبران کرد. گاه برای رمزگشایی از یک اسم رمز، هفته‌ها به کاوش و تطبیق زیرکانه اسناد پرداخت. معاضدت برخی از همکاران دارای روحیه جهادی هم بی‌تأثیر نبود و به‌رغم موانع مذکور خروجی کار، بهتر از انتظار شد.

این تنها نظر امثال ما نسبتاً جوان‌ترها نبود، برخی از کسانی که خود در معرکه حاضر بودند یا سال‌ها بر موضوع تسلط داشتند نیز پس از خواندن نسخه نخستین، به خرسندی از آن یاد کردند. هر چند نویسنده با تواضع و به دیده منت نظرات آنها را مورد استقبال قرار داد و همین رفت‌وبرگشت فصل‌به‌فصل کار میان نویسنده و مشاوران مختلف، موجب صیقل بهتر آن شد.

محصول پیشِ رو مملو از نکات نویافته است و دیدن حوادث در بستر زمان آنها، کتاب را به اعتباری رسانده است که مطمئنم هر خواننده‌ای و با هر سلیقه، از خواندن کتاب رویگردان نخواهد شد. خاصه آنکه مطالعه آن مرا به یاد روش رهبر معظم انقلاب در روز استیضاح بنی‌صدر انداخت. پرهیز از بهتان به دشمنان و حتی تبرئه کردن آنها در برخی اتهامات مشهور، در کنار بیان استدلال محکم و متکی بر اسناد برای اثبات حرف مبنایی انقلاب اسلامی.

برایش ترجمه کرده‌اند و مطالعه کرده است.

ایشان خیلی روان‌شناسی خوانده است و دلیلش را هم نمی‌دانم. سطح و عمقش هم فراتر از مطالعه روان‌شناسی است. ما در حوزه کاری با هم ارتباط نداشتیم ولی گاهی‌وقت‌ها برخی ترفندهای مشاوره و روانکاوی و علوم شناختی را به کار می‌برد. یک وقت یکی از نوجوان‌های فامیل ناراحت بود و من داشتم با او صحبت می‌کردم. یک لحظه که آن نوجوان بیرون رفت، حاج آقا مجتبی به من گفت: آقا فرید به معنای واقعی بغلش کن و توضیح داد آغوش چه اثرات مهمی دارد؛ یا مثلاً می‌گفت: دستش را بگیر؛ این اثر را دارد. ایشان خیلی خوب گوش می‌دهد؛ مثل مشاورها برخی فنون مشاوره را هم خیلی خوب بلد است و توان اقناع بالایی دارد. در یک برهه‌ای من رفتم «کشت هیدروپونیک» را پژوهش کردم. یک ربع با آب‌وتاب برای ایشان درباره‌اش صحبت کردم. می‌دیدم یک وقت‌هایی لبخندی روی لب‌شان می‌آید و می‌رود. بعد که حرف‌های من تمام شد، گفتند: این مطلب را هم شنیده‌ای؟ گفتم: آره، یادم رفت بگویم. گفتم: چرا نگفتی که همه این‌ها را شنیده‌ای؟ گفت: پیش خودم فکر کردم شاید حرف جدیدی داشته باشید؛ برو فلان‌جا در مزرعه فلانی همه این‌ها را که می‌گویی او انجام داده است. حاج آقا حتی چند کتاب در حوزه ارتباطات را از خواهرم گرفته بودند و خوانده بودند.

مباحثه با دکتر حداد

یک بار درباره تاریخ علوم اسلامی با پدرم بحثی کردند که جالب بود. یک بار هم درباره بحث اخباری‌گری گفت‌وگو می‌کردند. یک وقتی هم درباره ابعاد مختلف اشعار حافظ با هم حرف می‌زدند. روزی این بحث شعر در محضر آقا انجام شد. آقا فرمود: هرکس می‌تواند در طول عمرش غزلیاتی داشته باشد که خیلی دنیایی باشد و یک غزلیاتی هم داشته باشد که خیلی خوب و عرفانی باشد. آقا فرمودند: «رهی معیری» شاعر خوبی بوده؛ یک غزلی دارد درباره یک چهره ملکوتی و آسمانی و... این را شنیده‌اید؟ شاعر برای اولین بار در دهه ۲۰ سوار هواپیما می‌شود و شیفته یک مهماندار می‌شود و بعد از آن پیرامون آسمان و رفتن و این‌ها سخن می‌گوید. کسی که این موضوع را نداند فکر می‌کند درباره سلوک و معرفت و این مباحث شعر گفته، در حالی که خود «رهی معیری» می‌گوید؛ من این را برای فلان مهماندار گفته‌ام. پدرم تصورش این بود که آقا با فلسفه صرفاً آشنا هستند. این تصور ظرف سال‌هایی که ایشان مدیرعامل بنیاد دایره‌المعارف اسلامی بودند تغییر کرد. هرسال ماه مبارک رمضان هیئت امنای بنیاد به دیدار آقا می‌رفتند. قبل از دیدار جلسه‌ای داشتند که چه چیزی خدمت آقا ارائه دهیم و گزارش‌های تصویری و مکتوب را آماده می‌کردند. یک جایی پدرم و حاج آقا طارمی با هم حرف می‌زدند. پدرم گفت: مراقب باشید فلانی خیلی بحث‌های فلسفی جلوی آقا مطرح نکند؛ آقا سؤال می‌کند و اگر اشتباه بگوییم بعد پیگیر می‌شوند؛ لذا هم وقت گرفته می‌شود هم آبرویمان می‌رود. البته این‌ها عبارت‌های من است، ولی این یادم هست که می‌گفتند آقا به مباحث فلسفی ورود جدی دارند.

کتاب مورد علاقه

چهل حدیث امام خمینی را خیلی خوب خوانده بودند. در بین کتاب‌خوان‌ها باید بگردید دنبال کتابی که کاغذش زیاد دستمالی شده است. کتاب چهل حدیث آقا مجتبی از این کتاب‌ها است؛ خوب خوانده بود؛ خط‌کشی هم کرده بود. آثار شهید مطهری را هم دیده بودند؛ آثار آقای مصباح را هم مطالعه کرده بودند. کتاب‌های مهم ایشان را در کتابخانه‌شان دیده بودم.

یک بار بنده همراه با یکی از سرداران سپاه به جهاد محرومیت‌زدایی رفته بودم. یک شخصی که کنار این سردار کار می‌کرد گفت: ما روی مسئله آب و صنایع کم‌مصرف خیلی کار کرده‌ایم. می‌گفت: همه کارهایمان را به آقا مجتبی گزارش داده‌ایم. خلاصه حاج آقا در بحث سواد مالی، صندوق‌های تأمین مالی، صندوق‌های طلا و... اطلاعات خیلی دقیقی دارد. دانش او هم در حد مرز دانش است.

ارادت به حاج قاسم

خیلی به سید حسن علاقه‌مند بودند و با ایشان ارتباط داشتند کمّیتش را نمی‌دانم ولی کیفیتش بالا بود. حتی با هم، بحث‌های خیلی خاص معنوی می‌کردند. یکی دو بار این اتفاق افتاده است. به حاج قاسم نیز ارادت ویژه‌ای داشتند. یک‌بار ایشان می‌گفتند: اگر آقا اجازه بدهند، حاضرم با دستور حاج قاسم بروم حتی در سوریه و لبنان و عراق کار انجام دهم. این‌قدر کارش را مهم می‌دانم.

از برخی جناح‌های سیاسی سر قصه ۸۸ خیلی ناراحت بود. بخشی از ناراحتی‌اش هم این بود که این‌ها پروسه اسلامیت- جمهوریت آقا را مخدوش کردند. ما یک جمهوری اسلامی سربلند داشتیم که همه رئیس‌جمهورها پشت‌به‌پشت هم آمده بودند و رفته بودند. این‌ها آمدند و به این فرآیند خدشه وارد کردند.

جنگ بلد

در مسائل نظامی حضور پررنگی داشته‌اند. یک بار یکشنبه می‌خواستم بروم دیدن آقا. آقا مجتبی گفت: یکشنبه نیایید، چون روز دیدار نظامی است و فضا نظامی است. اصلاً آقا در این روز، آن آقای لطیفی که در روزهای دیگر می‌بینید نیستند. یادم می‌آید ما با یک فرمانده‌ای آشنا شدیم و با ایشان یک کارهایی انجام می‌دادیم. بعد از مدتی حاج آقا از من سراغ کارهایم را گرفت. گفتم با فلانی دارم این کار را جلو می‌برم.

ایشان گفت احتیاط کنید، این آقا چند سال پیش یک مسئله حفاظتی داشته است؛ نمی‌دانم محق بوده یا خطاکار ولی به هر حال مراقب باش! ایشان اشخاص را با جزئیات می‌شناخت.

اطلاع دارم که با شهید سلامی و سردار فدوی هم ارتباط زیادی داشتند. جنبه‌هایی از امور نظامی هست که رخ کار نیست، ولی خیلی مهم است؛ مثلاً رفع اختلافات میان سرداران عالی‌رتبه. در بخشی از این‌ها حاج آقا ورود داشت و نظر می‌داد و کمک می‌کرد به حضرت آقا.

یک بار رفتم خدمت ایشان. وقتی نشستیم، گفتند: شما کسی را که از ساختمان بیرون رفت دیدید؟ گفتم: کسی بیرون نرفت. گفتند: یادت می‌آید یک بار گفته بودم که یک افسر امنیتی هست و خیلی روی اسرائیل کار کرده است؟ قبل از شما این‌جا بود. می‌خواستم مطمئن شوم او را ندیده‌ای که بتوانم در موردش صحبت کنم. یعنی ارتباطات خاص این چنینی هم داشتند با افراد نظامی.

دستیار آقا

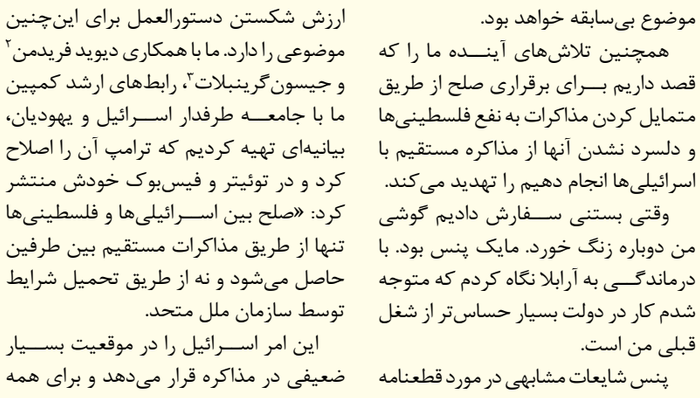
آقا پروژه‌های سنگینی به ایشان واگذار می‌کرده است. مثلاً در رابطه با رفع اختلاف بین مسئولین یا پرونده اقتصاد مقاومتی یا ارتباطات با فرماندهان نظامی و از این دست کارها در مسائل امنیتی نظامی و سیاسی تقریباً ۲۵ سال دستیار آقا بوده است.

آقا مجتبی از خرداد ۷۶ فعالیت‌های سیاسی به عهده‌اش گذاشته شد. نقل است که آقای فدوی گفته‌اند: یک وقت حاج آقا مجتبی یک چیزی به ما گفتند که دستور عملیاتی داشت؛ ما شک کردیم که اگر انجام دهیم ممکن است خرده بگیرند. خدمت آقا می‌رسند و آقا می‌فرمایند: حرف آقا مجتبی حرف من است. آقا چند مرتبه در جاهای مختلف فرموده بودند که آقا مجتبی آقازاده نیست و خودش آقا است.

خاطرات «جرد کوشنر» داماد دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا- ۳۶

شکستن دستورالعمل

دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان



مطمئن نبودم که دولت اوباما چه خواهد کرد، فکر می‌کردم برای ترامپ مهم است روشن کند با قطعنامه مخالف است. اگرچه به‌ندرت پیش می‌آید رئیس‌جمهور منتخب درباره سیاست بازنشسته اظهارنظر کند، ترامپ پذیرفت که ارزش شکستن دستورالعمل برای این‌چنین موضوعی را دارد.

من یک قانون داشتم که اجازه نمی‌دادم کار، وقت پدر و دختری‌مان را قطع کند، اما تماس را قبول کردم.

درمر به من گفت در بیست بلوک پایین‌تر، در مقر سازمان ملل متحد، چندین کشور به رهبری مصر، درحال آماده‌شدن برای ارائه قطعنامه‌ای برای محکوم‌کردن ادعاهای قضائی اسرائیل در کرانه باختری به‌عنوان «بدون اعتبار قانونی» و به‌عنوان «نقض آشکار حقوق بین‌الملل» بودند. درمر شنیده بود دولت اوباما قصد دارد از رأی دادن خودداری کند.

اگر ایالات متحده رأی ممتنع بدهد، این کار به‌منزله رها کردن اسرائیل و یک موضوع بی‌سابقه خواهد بود.

همچنین تلاش‌های آینده ما را که قصد داریم برای برقراری صلح از طریق متمایل کردن مذاکرات به نفع فلسطینی‌ها و دلسرد نشدن آنها از مذاکره مستقیم با اسرائیلی‌ها انجام دهیم را تهدید می‌کند.

وقتی بستنی سفارش دادیم گوشی من دوباره زنگ خورد. مایک پنس بود. با درماندگی به آرابلا نگاه کردم که متوجه شدم کار در دولت بسیار حساس‌تر از شغل قبلی من است.

پنس شایعات مشابهی در مورد قطعنامه شنیده بود. پس از قطع‌کردن تلفن، با دنیس مک‌دوناف[1] تماس گرفتم که هنگام بازدید از کاخ سفید شماره‌اش را به من داده بود و به من گفت اگر زمانی به چیزی نیاز داشتم، تماس بگیرم.

او گفت که از قطعنامه اطلاعی ندارد، اما من را در جریان خواهد گذاشت. این آخرین چیزی بود که از او شنیدم.

مطمئن نبودم که دولت اوباما چه خواهد کرد، فکر می‌کردم برای ترامپ مهم است روشن کند با قطعنامه مخالف است.

اگرچه به‌ندرت پیش می‌آید رئیس‌جمهور منتخب درباره سیاست یک رئیس‌جمهور بازنشسته اظهارنظر کند، ترامپ پذیرفت که ارزش شکستن دستورالعمل برای این‌چنین موضوعی را دارد. ما با همکاری دیوید فریدمن[2] و جیسون گرینبلات[3]، رابطهای ارشد کمپین ما با جامعه طرفدار اسرائیل و یهودیان، بیانیه‌ای تهیه کردیم که ترامپ آن را اصلاح کرد و در توئیتر و فیس‌بوک خودش منتشر کرد: «صلح بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها تنها از طریق مذاکرات مستقیم بین طرفین حاصل می‌شود و نه از طریق تحمیل شرایط توسط سازمان ملل متحد.

این امر اسرائیل را در موقعیت بسیار ضعیفی در مذاکره قرار می‌دهد و برای همه اسرائیلی‌ها بسیار ناعادلانه است.»

روز بعد، فتاح‌السیسی[4]، رئیس‌جمهور مصر تماس گرفت و به ما اطلاع داد که تیمش تحت هدایت او کار نکرده و مصر تصمیم دارد این قطعنامه را لغو کند. برای لحظه‌ای به‌نظر می‌رسید موفق شده‌ایم و در حال تأثیرگذاری هستیم.

دو روز بعد، مالزی، نیوزلند، سنگال و ونزوئلا دوباره این قطعنامه را ارائه کردند. فلین، بنن و من تا پاسی از شب بیدار ماندیم و با ده‌ها سفیر تماس گرفتیم و آنها را برای مخالفت یا عدم رأی دادن به قطعنامه تحت فشار قرار دادیم.

ما تازه‌کار بودیم، ما بازیگران کلیدی کشورهای عضو شورای امنیت سازمان ملل را نمی‌شناختیم، اما نمی‌توانستیم اجازه دهیم این قطعنامه بدون انجام هر کاری که می‌توانیم برای متوقف کردن آن انجام دهیم، تصویب شود.

در بسیاری از این تماس‌ها، برای اولین‌بار بود که خودمان را معرفی می‌کردیم.

در یک نقطه، از درمر پرسیدم آیا او در روسیه هیچ رابط با نفوذی غیر از سفیر روسیه دارد که فلین بتواند با آنها تماس بگیرد.

پس از اولین ملاقات با سفیر روسیه در دوران انتقال، هم من و هم فلین به این نتیجه رسیدیم که او هیچ نفوذی در مسکو ندارد. درمر بعداً این گفت‌وگو را به من یادآوری کرد تا دلیلی بر عدم تبانی ما با روسیه باشد.

در ۲۳ دسامبر، قطعنامه ۲۳۳۴ شورای امنیت سازمان ملل متحد با رأی ۱۴ بر صفر بر ضداسرائیل تصویب شد.

دولت اوباما در اقدامی که بسیاری از کارشناسان احتمال می‌دادند مجازاتی بود برای انتقاد نتانیاهو از توافق با ایران در سخنرانی سال ۲۰۱۵ در کنگره، به این قطعنامه رأی ممتنع داد. علی‌رغم تلاش‌هایمان، ما حتی یک رأی هم جابه‌جا نکرده بودیم.

بعد از چهل‌وهشت ساعت کارکردن تلفن‌ها، از نتیجه کار خسته و ضدحال خورده بودم.

من با بنن تماس گرفتم تا به‌خاطر اولین شکستمان در سازمان ملل ابراز همدردی کنم. بنن بدون از دست دادن لحظه‌ای گفت: «به NFL[5] خوش‌آمدی، هم‌تیمی.»

پی‌نوشت‌ها:

۱. Denis McDonough
۲. David Friedman
۳. Jason Greenblatt
۴. Fattah el-Sisi
۵. National Football League